

حرکت به سوی الگوی نوینی از گزافه‌گویی

نقد کتاب پرسش از روش (نوشته طاها عبدالرحمان؛ انتشارات ترجمان)

علی غزالی فر^۱

موضوع این کتاب «سنت اسلامی» است و مسئله آن چگونگی بازخوانی این سنت. البته بنا بر مدعا. همچنین بناست که قرائتی امروزی مطرح شود که به کار امت اسلامی بیاید. به طور کلی این کتاب عبارت است از توصیفی از وضع نامطلوب موجود و تعریفی از آرمان‌های مطلوب ناموجود. ارتباط میان این دو و راه رسیدن از اول به دوم نیز یک سری باید‌ها و نباید‌های شعاری است؛ مثل «میان‌روی دینی تنها با تعادل میان مؤلفه‌های گوناگون فقهی و اخلاقی حکم شرعی به دست می‌آید. و افراط‌گرایی با آسیب دیدن تعادل این مؤلفه‌های فقهی و اخلاقی به وجود می‌آید».

مشکل اصلی این است که این کتاب در اصل مجموعه‌ای از سخن‌رانی‌ها و درس‌گفتارهاست که تقریباً هیچ ربطی به هم ندارند. هر جا هم اندک ارتباطی باشد، گردآورنده کتاب، جناب دکتر رضوان مرحوم، با شور و شغف پاورقی می‌زند که ببینید این فصل با آن فصل ارتباط دارد! معنای تلویحی این حرف آن است که اصل بر بی‌ربطی است و ارتباط مطالب یک کمال زائد قلمداد می‌شود. چنین وضعیتی کمی عجیب است؛ زیرا موضوع کتاب از آن چیزهایی است که به راحتی می‌توان آن را به زمین و زمان و آسمان و جهان ربط داد.

در هر صورت، کتاب مجموعه رنگارنگی از مطالب متنوعی است که درون‌مایه‌های آن‌ها وجه مشترک بسیار حداقلی با هم دارند. به عنوان نمونه موضوع چهار مقاله بدین شرح است: نوآوری در سنت، کاربرد منطق در حقوق، اندیشه‌های متفکر کرد «بدیع الزمان شیخ سعید نورسی»، قواعد و روش‌های مناظره. همین امر نقد و بررسی محتوای کتاب را دشوار می‌سازد؛ زیرا برای این کار لازم است که هر کدام از دوازده فصل کتاب و دو پیوست آن جداگانه بررسی شود. روشن است که چنین نقدی در این مجال تنگ امکان‌پذیر نیست. جدا از عدم امکان، مطلوب هم نیست؛ زیرا مطالب مهم و بدیع و ارزشمندی در کتاب به چشم نمی‌خورد که ارزش نقد و بررسی جدی را داشته باشد. اساساً با کمی سخت‌گیری می‌توان گفت این کتاب ارزش خواندن هم ندارد و به‌صرفه‌ترین کار نادیده گرفتن آن است. علاوه بر این، از آن جایی که این کتاب یک اثر چهل تکه است، از باب قصاص یا مقابله به مثل، این یادداشت نیز به همان صورت خواهد بود. اگرچه بسیار کمتر از آن بی‌دروپیکر است.

۱- در ابتدا به کیفیت ترجمه این اثر اشاره می‌کنیم. ترجمه کتاب خوب و قابل قبول است. این امر با توجه به معضل ترجمه آثار عربی به فارسی مزیتی قابل‌تحسین به شمار می‌آید. مشکل اصلی اینجاست که ساختار جملات عربی با ساختار گزاره‌های فارسی متفاوت است و غالب ترجمه‌ها، جملات عربی را نمی‌شکنند تا آن‌ها را به قالب گزاره‌های فارسی در آورند. به همین دلیل بیشتر ترجمه‌ها حالت مصنوعی، بد، بیگانه و بدخوان پیدا می‌کنند. و این اشکال علاوه بر ترجمه تحت‌اللفظی است. متأسفانه مترجمان قوی و قدر برای زبان عربی بسیار نادرند و همین امر کار ترجمه آثار عربی را مشکل

^۱. دانش‌آموخته دکتری فلسفه، دانشگاه امام صادق (ع)، a.ghazalifar@yahoo.com

ساخته است. خوشبختانه این کتاب از این عیب مبرا است. متن ترجمه درست و روان است و خواننده در مطالعه آن گیر نمی‌کند. اما محاسن این کتاب همین جا تمام می‌شود و مابقی چیزی نیست جز مجموعه‌ای از اشکالات و ایرادات روشی و محتوایی.

۲- در عنوان کتاب از «الگوی نوینی از اندیشه» سخن به میان آمده است. این سخن بدین معناست که مؤلف پارادیم جدیدی را در نظر دارد. عظمت این ادعای هولناک تن هر نویسنده و خواننده‌ای را می‌لرزاند. امروزه پس از پشت سر گذاشتن تاریخی طولانی از اندیشه‌ها و نظریات، ادعای ارائه یک الگوی نوین، آن هم به صورت شفاهی در خلال چند سخنرانی، به احتمال زیاد فقط می‌تواند یک گزاره‌گویی باشد. این کتاب هم قطعاً یک گزاره‌گویی می‌بود. ولی در عنوان ذکر شده که «حرکت به سوی...» و درست هم هست؛ زیرا فقط چند قدم حرکت در کار است و به نظر نمی‌رسد که رسیدنی هم در کار باشد، به ویژه اینکه این حرکت از نوع حرکت وضعی است؛ دور خود چرخیدن. در اینجا نیز ظاهراً رفتن از رسیدن مهمتر است. فقط طرح مسئله و ارائه فرضیه و پیشنهاد راه‌حل‌های کلی و مبهم به چشم می‌خورد.

۳- کتاب پر است از بایدها و نبایدها، سرشار از جملات انشائی درباره دگرگون کردن سنت و ارائه صورتی معاصر از آن که در جهان بدرخشد و بغرد و چه و چه بکند. به عبارت ساده، این یک اثر تماماً شعاری است. ولی سرودن آرمان‌های بزرگ، شعارهای پهناور و ادعاهای قطور نه تنها هنری نیست، بلکه یک ویژگی منفی است. واقعیت آن است که آثاری مفیدند که با حداکثر فروتنی معرفتی نوشته شوند. در مقابل، کتاب‌هایی که با حداکثر غرور علمی نگاشته می‌شوند، نتیجه به‌دردبخوری به بار نمی‌آورند. با توجه به این وضع معلوم نیست چرا و با چه هدفی این کتاب ترجمه شده؛ زیرا ما در کشور خودمان از این جهت به استقلال تام و خودکفایی مطلق رسیده‌ایم. شعارها و آرمان‌ها و مدعاهای معرفتی تولید داخل به عظمت کل گیتی و در ابعاد کهکشانی است و از هر نمونه خارجی برتر و بالاتر است. دیگر نیازی به واردات ایده و اندیشه نداریم.

۴- کتاب پر است از اصطلاحات جعلی نوین که مؤلف آن‌ها را ساخته و بافته که هیچ چیز را روشن نمی‌کنند. خودشان نیز مبهم‌اند و تنها کارکرد واقعی‌شان گیج کردن خواننده است. برای مثال «تمدن اسلامی-عربی» به این صورت تعریف می‌شود که «عبارت است از فرهنگی که ارزش‌های ملی آن ارزش‌های انسانی مطلوبی هستند که عمل به آن‌ها لازم است، یا، به بیانی دیگر، عبارت است از فرهنگی که ارزش‌های ملی پذیرفته‌شده آن ارزش‌های انسانی معتبری هستند»؛ «متن سنت-عربی اسلامی» هم چنین تعریفی دارد که «عبارت است از: گروهی از عناصر گفتمانی یا رفتاری که به هم نزدیک هستند، بین آن‌ها روابط پیوستگی ترکیبی و سازگاری معنایی وجود دارد، و وجود اکتسابی مسلمانان عرب را نمایان می‌سازند». استفاده از واژه‌های کلی و مبهمی همچون ارزش‌های انسانی، ارزش‌های ملی، عناصر گفتمانی و رفتاری، روابط چه و چه، وجود اکتسابی و... برای چیست؟ واقعا این تعریف‌های طویل چه چیزی را روشن می‌کنند؟

۵- در مقابل این ابهامات پیشرفته، حرف‌های ساده و پیش‌پاافتاده هم کم نیست. مثلاً طاها عبدالرحمان توصیه می‌کند که انسان در جدل و مناظره باید این قاعده را رعایت کند: «مناظره‌کننده از اهانت کلامی و عملی به رقیب به منظور ناتوان ساختن وی در ارائه دلایلش خودداری کند. از نمونه‌های این اهانت، می‌توان به این موارد اشاره کرد: بی‌توجهی به سخنان

رقیب، ریشخند زدن به او، شرمنده ساختن او از راه آشکار ساختن عیب‌هایش، نکوهش سخن رقیب، پایین آوردن جایگاهش، و دشنام دادن به او». کدام خواننده‌ای کتابی را تهیه می‌کند تا چنین چیزهایی را به او بیاموزد؟ این‌گونه مطالب خواننده را به شک می‌اندازد که واقعا مخاطب این اثر کیست؟ انسان‌ها یا خرس‌های پاندا؟

۶- و نکته آخر اینکه اگرچه طاها عبدالرحمان اندیشمند نامداری است و کتاب‌های قابل‌اعتنایی نگاشته، اما دیدن این مطلب که این کتاب مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها و درس‌گفتارهای اوست که در یک بازه زمانی سی و دو ساله ایراد شده‌اند، آدمی را به این گمان می‌اندازد که با کتاب منسجمی روبه‌رو نیست که مسئله دقیقی را مطرح کرده و پاسخ درخوری داشته باشد. خوشبختانه با تلاش گردآورنده کتاب، این گمان در همان ابتدا تبدیل به یقین می‌شود. به نظر می‌رسد که متفکران برجسته، اگر نه خودشان، ولی اطرافیان‌شان آن‌ها را بیش از آنچه هستند نشان می‌دهند، و ارزش کتاب‌های اصلی‌شان را هم به تمام نوشته‌های‌شان تسری می‌دهند. این امر فقط درباره متفکران مسلمان صادق نیست. غربیان نیز دست‌کمی از این وضع ندارند. برای مثال پیروان هایدگر هر یادداشت و ورق‌پاره‌ای از آن فیلسوف را طوری می‌خوانند و تفسیر می‌کنند که گویی جلد دوم «هستی و زمان» است. این خوش‌خیالی‌ها نتیجه‌ای ندارد جز افزودن بر مجموعه یاوه‌ها و گزافه‌ها.